



The University of Tehran Press



What is Identity? Wittgenstein's Theory on Identity Propositions

Musa S. Dibadj 

Associate Professor of Philosophy, Department of Philosophy, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: musadibadj@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:

Research Article
(265-284)

Article History:

Received:

09 July 2023

In Revised Form:

18 January 2024

Accepted:

30 October 2024

Published online:

10 November 2024

Abstract

The significance of identity propositions in Wittgenstein's logic surpasses that of any other proposition, whether simple or definite. It is through identity propositions that we can attain certainty about the objectivity and essential unity of conscious reality. Identity propositions serve as the basis for affirming or even denying other propositions; thus, identity propositions do not generate any other scientific propositions. However, without them, no other scientific proposition, whether true or false, can logically exist. Only by confirming the content of an identity proposition in other propositions can we consider them true or false. Without identity propositions, we cannot even speculate on what a world not based on these propositions would be like. This illustrates the essence of identity propositions that the philosopher Ludwig Wittgenstein has addressed in various writings, particularly in his valuable work commonly referred to as "On Certainty" and the notes from 1914-1918. The scope of identity propositions encompasses the world, and the extent of the world is as vast as the logical territory underlying identity. The boundaries of the world and the limits of language have no other complete representatives among propositions besides identity propositions. According to Wittgenstein, these propositions lack the features of correspondence or representation; however, the necessity arising from them is a fundamental and primary necessity. Without identity propositions, we cannot think in the way we currently do, and thus discussing the nature of these propositions will undoubtedly be important and valuable in discovering and understanding the ontological logic embedded in Wittgenstein's language theory. Reality is not due to identity, but it is an instance of identity.

Keywords:

Identities, Wittgenstein, Tractatus, World Theory, Category of Space, Logic of Space

Cite this article: Dibadj, Musa S. (2024). What is Identity? Wittgenstein's Theory on Identity Propositions. *FALSAFEH*, Vol. 22, Spring-Summer-2024, Serial No. 42 (265-284). DOI: [10.22059/JOP.2024.385984.1006863](https://doi.org/10.22059/JOP.2024.385984.1006863)



Publisher: The University of Tehran Press.

Introduction

In Wittgenstein's view, the possibility or impossibility of a state of affairs is not expressed by a proposition but is conveyed by the truth that every statement is itself an identity. In his opinion, these logical identities, and indeed all identities, are empty but not meaningless. Interestingly, Wittgenstein's belief about identities and the nature of these propositions has remained consistently assumed throughout all his works, free from doubt and change. Taking advantage of Wittgensteinian thought, the author has attempted to investigate the question of the world's identity as a prelude to a specific logic of pure space, a logic that is absolutely non-dialectical and static compared to the logic of time.

The Possibility of the Identity of the World

Imagine God creating a world where only one proposition is true; we ask whether such a world would be a world of simple propositions or a world of definite propositions. We know that a simple proposition is dependent on its truth and will not exist without this world, and no other world. However, a definite proposition, which is true without being based on a simple proposition, will be dependent on the existence of this world or any other world, regardless of what it is. If the hypothetical world created by God were solely a world of definite propositions, it would be based on a system of inference of propositions that would not require simple propositions.





فلسفه

شاپای الکترونیکی: ۲۷۱۶X-۹۷۴

<https://jop.ut.ac.ir>



انشارات دانشگاه تهران

این همانی چیست؟ نظریه ویتگنشتاین درباره گزاره‌های این همانی

سید موسی دیباج ✉

دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران. رایانامه: adibadj@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

اهمیت گزاره‌های این همانی در منطق ویتگنشتاین بیش از هرگونه گزاره دیگری اعم از بسیط یا معین است. گزاره‌های این همانی است که از طریق آن می‌توانیم به عینیت و یگانگی ماهوی جهان آگاهی یقینی بیابیم. گزاره‌های این همانی مبنای اثبات و حتی انکار دیگر گزاره‌ها هستند، بنابراین گزاره‌های این همانی هیچ گزاره علمی دیگری را تولید نمی‌کند اما بدون آن نیز هیچ گزاره علمی دیگری، صادق یا کاذب، و به‌نحو منطقی امکان‌پذیر نیست. تنها به تأیید مضمونی گزاره این همانی در گزاره‌های دیگر می‌توان آن گزاره‌ها را صادق یا کاذب دانست. بدون گزاره‌های این همانی حتی نمی‌توان حدس زد جهان غیر مبتنی بر این گزاره‌ها چگونه خواهد بود. این است اسطوره گزاره‌های این همانی که فیلسوف لودویگ ویتگنشتاین در برخی از نوشته‌های خویش و به‌خصوص در اثر ارزشمند وی مرسوم به درباره یقین و یادداشت‌ها (۱۹۱۸-۱۹۱۴) به جنبه‌هایی از آن توجه نموده است. گستره گزاره‌های این همانی جهان است و گستره جهان به‌اندازه گستره منطقی است که گستره این همانی است. مرزهای جهان و مرزهای زبان به غیر از گزاره‌های این همانی نماینده تام و تمام دیگری در میان گزاره‌ها ندارد. در نظر ویتگنشتاین این گزاره‌ها فاقد ویژگی تحاکی و تصویری‌اند اما ضرورت برخاسته از این گزاره‌ها یک ضرورت تام و تمام ابتدایی و مقدماتی است. بدون گزاره‌های این همانی نمی‌توانیم آن‌گونه بیندیشیم که اینک می‌اندیشیم و بنابراین بحث درباره ماهیت این گزاره‌ها بدون تردید در کشف و شناخت منطق وجودشناسی مندرج در نظریه زبانی ویتگنشتاین مهم و ارزشمند خواهد بود. واقعیت ناشی از این همانی نیست اما آن مصداق این همانی است.

نوع مقاله:

پژوهشی

(۲۸۴-۲۶۵)

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۰۴/۱۸

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۲/۱۰/۲۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۸/۰۹

تاریخ انتشار:

۱۴۰۳/۰۸/۲۰

این همانی‌ها، ویتگنشتاین، تراکتاتوس، نظریه جهان، مقوله مکان، منطق فضا

واژه‌های کلیدی:

استناد: دیباج، سید موسی (۱۴۰۳). این همانی چیست؟ نظریه ویتگنشتاین درباره گزاره‌های این همانی. *فلسفه*، سال ۲۲، شماره ۱، بهار و تابستان، پیاپی ۴۲ (۲۶۵-۲۸۴).

DOI: [10.22059/jop.2024.385984.1006863](https://doi.org/10.22059/jop.2024.385984.1006863)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

در دیدگاه ویتگنشتاین، امکان یا عدم امکان حالتی از امور توسط یک قضیه بیان نمی‌شود بلکه به توسط این حقیقت بیان می‌شود که هر عبارت خود یک این‌همانی است.^۱ در نظر او این همانی‌های منطقی و بلکه عموم این‌همانی‌ها که همه منطقی‌اند تهی‌اند اما بی‌معنی نیستند. جالب این است که عقیده ویتگنشتاین درباره این‌همانی‌ها و ماهیت این گزاره‌ها در همه آثار او بدور از تشکیک و تردید و تغییر همواره ثابت و مفروض مانده است. با اغتنام از فرصت اندیشه ویتگنشتاینی مولف سعی نموده است تا تحقیق در پرسش این‌همانی بودن جهان را مقدمه‌ای برای منطقی خاص مکان محض معرفی نماید، منطقی که در برابر منطقی مقوله زمان مطلقاً غیردیالکتیکی و ایستاری است.

۲. امکان این‌همانی جهان^۲

تصور کنید خداوند جهانی را بیافریند که در آن تنها یک گزاره درست باشد؛ می‌پرسیم آیا چنان جهانی، جهان گزاره بسیط خواهد بود یا جهان گزاره معین؟ می‌دانیم که گزاره بسیط تابع درستی خود است و مشروط به وجود این جهان و هیچ جهان دیگری نخواهد بود. اما گزاره معین که بدون ابتداء بر گزاره بسیط و بدون استنتاج از آن درست است^۳ به وجود این جهان و یا هر جهان دیگری، هر چه که باشد، مشروط خواهد بود. چنانچه جهان مفروض آفریده خداوند، صرفاً جهان گزاره‌های معین می‌بود بر نظامی از استنتاج گزاره‌ها مبتنی می‌شد که هیچ نیازی به گزاره‌های بسیط نمی‌داشت اما به سبب ضروری بودن نظام استنتاجی در هر حال مبتنی بر گزاره این‌همانی می‌باشد تا از وقوع تناقض ذاتی ممانعت کند.

بنابراین جهان مفروض مخلوق خداوند می‌تواند هم جهان گزاره بسیط و هم گزاره معین باشد (یا نباشد) اما هیچ‌گاه نمی‌تواند از گزاره این‌همانی «جهان، جهان است» جدا باشد و بدون این گزاره جهان نه مصداق گزاره بسیط و نه مصداق گزاره معین خواهد بود. این درست است که از گزاره این‌همانی گزاره دیگری منتج نمی‌شود اما این گزاره هر گزاره‌ای را که نتیجه می‌شود

1. Trac, 5.525.

۲. در این مقاله ما به ناچار همان واژه به غلط مرسوم یعنی «این‌همانی» را که برابر "Identité" آمده به کار می‌بریم. ویژگی همان گویی (tautologique) تنها مخصوص گزاره‌های این‌همانی نیست و از این رو نمی‌توان به نحو دقیق واژه این‌همانی را برای آن دسته از گزاره‌هایی قرار داد که در ساده‌ترین صورت منطقی "الف، الف است" قابل بیان است. پیشنهاد ما در برابر واژگان *identita . identitë /identity* واژه "آن‌همانی" یا "این‌همینی" و یا "این‌اینی" و در برابر واژگان *differenze /difference/difference*

"این‌نه‌آنی" و "آن‌نه‌اینی" و در برابر *contraddizione/ contradiction* "این‌نه‌اینی" یا "آن‌نه‌آنی" است.

3. Ludwig Wittgenstein, *Tractatus logico-philosophicus*. Werkausgabe Band I. Suhrkamp Verlag Frankfurt am Main, 1984, 5.135.

تأیید می‌کند. پس جهان خداوند در اصل نه جهان گزاره بسیط یا گزاره معین بلکه جهان گزاره این‌همانی است. گستره این گزاره گستره جهان است که گستره منطقی است و گستره منطقی گستره جهان است که گستره این‌همانی است. مرزهای جهان و مرزهای زبان همان این‌همانی‌های مشخص‌اند.

گزاره این‌همانی با جهان تطبیق دارد اما در روابط محاکات گزاره‌های این‌همانی با جهان غایب است و به بیانی دیگر حمل این‌همانی ویژگی تحاکی و تصویری یک گزاره را منعکس نمی‌کند. حقیقت این است که اعتبار این‌همانی به هیچ روی به تصویر از جهان و از واقعیت مشروط نیست. هر گزاره‌ای باشد یا هیچ گزاره‌ای نباشد این‌همانی معتبر است. چه انواع دیگر از گزاره‌ها شرایط درستی و نادرستی جهان واقع نیستند. بلکه جهان واقع است که شرایط گزاره‌ها را تعیین می‌کند. بودن‌ها توسط گزاره‌ها بیان می‌شوند.^۱ اما جهان، جهان است و واقعیت، واقعیت است و هر چه هست و یا نیست همان است که است.

علاوه بر این ما نمی‌توانیم گزاره این‌همانی را انکار کنیم زیرا در این صورت هم جهان را ناممکن پنداشته‌ایم و هم این گزاره را و این هر دو از آن رو نادرست است که نمی‌توان چنین اندیشید. ما نمی‌توانیم بگوییم که یک جهان غیرمبتنی بر گزاره‌های این‌همانی چگونه است زیرا جهان عبارت از امور واقعی در فضای منطقی است. در حالی که می‌توانیم جهان مبنی بر گزاره‌های این‌همانی را بشناسیم و مرزهای منطقی همین جهان را که اساساً منطبق بر این‌همانی است، کشف کنیم. مهم این نیست که نشان دهیم گزاره‌های منطقی همان گویی‌اند. باید بدون اثبات روشن بسازیم گزاره‌هایی که مبنای اثبات‌اند گزاره‌های این‌همانی‌اند.^۲ چنانچه گزاره این‌همانی امکان‌پذیر است این به معنی درست بودن آن گزاره است. ویتگنشتاین خود در *تراکتاتوس* می‌گوید: "یک اندیشه پیشینی درست اندیشه‌ای خواهد بود که امکان‌پذیر بودن آن شرط درستی آن است."^۳ یک گزاره این‌همانی که امکان‌پذیر است صرف امکان‌پذیر بودن آن مستلزم درست بودن آن است و بنابراین آن گزاره‌ای درست است." در ادامه فراز مذکور چنین آمده است "شناخت پیشینی نسبت به درستی یک اندیشه هنگامی میسر خواهد بود که امکان باشد از خود اندیشه به درستی آن اندیشه دست یافت." و شناخت این‌همانی که شناخت پیشینی است از آن روست که از خود این‌همانی به آن می‌توان دست یافت.

1. Ludwig Wittgenstein, *Notebooks*. The University of Chicago Press, Chicago, Basil Blackwell,

Oxford, 1979, 22.1.14.

2. *Tractatus*. 6.126.

3. *Tractatus*. 3.04.

۳. امکان تصویری این همانی

گزاره از آن جهت که تصویر چیزی است درباره آن سخن می‌گوید. معنی دادن یک گزاره یعنی اینکه آن از این و آن وضعیت عینی (Sachlage) خبر می‌دهد و ذاتاً با وضعیت عینی مذکور مناسبت دارد. با چنین مناسبتی گزاره تصویر منطقی از وضعیت عینی است.

آیا گزاره این‌همانی گزاره‌ای تصویری است و چنانچه گزاره‌ای تصویری است آیا تصویر آن تصویری از جهان است؟

ویتگنشتاین به چگونگی اختلاف تصاویر متعلق به گزاره‌های بسیط و غیر بسیط اشاره ای نکرده است. وی در *تراکتاتوس* می‌گوید: "قضیه یک تصویر از واقعیت است." قضیه نمونه‌ای از واقعیت است بدان‌سان که می‌اندیشیم آن واقعی است. واقعیت را با گزاره تطبیق می‌دهند و گزاره را با واقعیت و بنابراین درستی یا نادرستی یک گزاره فقط از جهت تصویر واقعیت بودن یا نبودن گزاره قابل شناسایی است. توضیح اینکه چنانچه برای خود واقعیت‌ها را تصویر می‌کنیم این تصویر از واقعیت وجود حالات امور را نمایان می‌سازد.^۱ ویتگنشتاین تصویر ما از واقعیت را نمایانگر عدم حالات امور نیز می‌داند. شاید منظور او وجود استنتاج ذهنی است که در مواردی به عدم حالات امور در تصویرهای واقعی دلالت می‌کند. مع‌ذالک همان‌گونه که در فراز (Tractatus. 2.062) آمده است از بود یا نبود حالات خاصی از امور نمی‌توان بود یا نبود و حالات امور دیگری را استنتاج کرد. وجود حالات امور را می‌توان واقعیتی مثبت و عدم آنها را واقعیتی منفی نامید.

به اعتقاد ما در گزاره این‌همانی که در ساده‌ترین امکان به صورت الف، الف است ظاهر می‌شود پیشاپیش این تضمین وجود دارد که تصویر واقعیت باشد زیرا آن درباره همان موضوع است و از این رو پیشاپیش درست نیز هست.

هر تصویری با واقعیت اشتراک دارد و بدین سبب می‌تواند بازتاب آن درست یا نادرست باشد. ما به الاشتراک صورت منطقی یعنی صورت واقعیت است.^۲ از یک طرف سازگاری یا ناسازگاری تصویر با واقعیت است که درستی و نادرستی آن را تعیین می‌کند و از طرف دیگر درستی یا نادرستی تصویر را می‌توان از مقایسه (سنجش سازگاری و یا ناسازگاری) آن با واقعیت دریافت.^۳ تصویر به تنهایی نمی‌تواند معرف درستی یا نادرستی خود باشد.^۴ این دوری بودن تعریف، خود تصویر منطقی ثانوی از یک تصویر منطقی اولی است که جای آن ورای حدود زبان است و ما در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

1. Tractatus. 2.11.

2. Tractatus. 2.18.

3. Tractatus. 2.222.

4. Tractatus. 2.224.

ظاهراً این‌همانی‌ها تصاویری هستند نامشروط که به تنهایی معرف درستی خود هستند. و اتفاقاً پیشینی‌اند و مستثنی از فراز (*Tractatus*, 2.225) که می‌گوید: "هیچ تصویری نیست که به نحو پیشینی درست باشد." زیرا که درستی گزاره‌های این‌همانی (و گزاره‌های این نه آنی که مستلزم مفهومی این‌همانی‌ها یا تمایزهایند) مدیون مطابقت هیچ اندیشه دیگری با جهان واقع نیست. گزاره این‌همانی را می‌توان هم زمان هم تصویر واقعیت دانست و هم تصویر منطقی همانی واقعیت. گزاره این‌همانی دربردارنده امکان این‌همانی است که اندیشه این‌همانی از آن است. هرچه از این‌همانی اندیشیدنی است امکان نیز دارد و بهتر بگوییم ضرورت دارد. اینکه این ضرورت منطقی است یا فلسفی بعدها روشن خواهد شد.

پرسش این است که چنانچه گزاره این‌همانی تصویر واقعیت نباشد آیا واقعیت عاری از این‌همانی می‌تواند همچنان واقعیت بماند و بدیهی است این جمله که می‌گوییم واقعیت واقعیست خود یک این‌همانی است و چنانچه بگوییم واقعیت واقعی نیست این گزاره که حاوی تناقض است نمی‌تواند تصویر واقعیت باشد (ویتگنشتاین خود تصدیق می‌کند تناقض تصویر واقعی نیست).

از طرف دیگر ثبوت واقعیت و این که آن امری دروغینی نیست تنها و تنها با گزاره‌های این‌همانی قابل تصویر می‌گردد و بدون این گزاره‌ها به هیچ روی نمی‌توان واقعیت را واقعی نامید و این خود مستلزم انکار محض واقعیت است. چنانچه گزاره‌ها اعتبار دارند از آن روست که تصاویر واقعیت‌اند و اگر گزاره‌ها را مستند و معتبر می‌دانیم به سبب واقعیت و ثبوت واقعیت و به عبارتی دیگر واقعی بودن خود واقعیت است.

در منطق کلاسیک ارسطویی همه اقسام گزاره‌ها و تصدیق‌های نظری را به تصدیق‌های ضروری و همه تصدیق‌های ضروری را به تصدیق‌های اولی بازمی‌گردانند. تصدیق‌های ضروری آنند که محتاج تصدیق‌های دیگر نیستند. اولین قضایای ضروری همان اولیات‌اند که در تصدیق آنها به چیزی جز تصور طرفین نیاز نیست. مانند هر کل بزرگ‌تر از جزء خود است. قضایای دیگر همه به ضروریات باز می‌گردند. اما در نظر ویتگنشتاین صورت‌های قضایای پیچیده تنها عملکردهای قضایای ساده‌اند و براستی نمی‌توانند چیزی را بیان کنند که توسط قضایای ساده بیان می‌شود. روابط این‌همانی از قلمرو حقایق در می‌گذرند و از این رو قضایای این‌همانی نمی‌تواند در زمره قضایای با معنی باشند. به رغم آنچه یاد شد برای ویتگنشتاین مضامین منطقی قضایای ربطی به واقعیت ندارد. واقعیت‌ها که مطابق‌های قضایایند و قضایا مطابق با آنها نیستند هیچ جایی در مضامین منطقی ندارند.

عبارت ویتگنشتاین در فراز (*Tractatus*, 4.462) لب لباب رای او در خصوص صورت گزاره‌های این‌همانی است. او نه تنها همان گویی‌ها را تصویرهای واقعیت نمی‌داند بلکه حتی آنها

را نمایانگر هیچ وضع ممکن نمی‌داند. این سخن او اعتبار این‌همانی‌ها را که پیشاپیش همان گویی‌هایند به حالت تعلیق در می‌آورد. گرچه وی غافل از آن مانده که چنین انکار بی قید و شرطی خواه ناخواه به انکار همه قضایای تصویر واقعیت و سرانجام منطق گزاره‌ها منجر می‌شود. این انکار مستلزم آن است که یک گزاره دیگر خود آن گزاره نباشد و صرف تکرار امری در جهان به انکار آن در جهان و انکار جهان کشیده شود.

این‌همانی دقیقاً با واقعیت مطابقت دارد. درست است که این مطابقت یک مطابقت در اجزاء نیست آنچنانکه در مطابقت تصویر با واقعیت مقیاس می‌کنیم و اندازه می‌گیریم اما نمی‌توان گفت در مطابقت این‌همانی با واقعیت اجزاء با یکدیگر نامطابق است. "فنجان، فنجان است" به درستی با فنجان مطابقت دارد و این مطابقت این‌همانی با فنجان در برابر مطابقت اجزای فنجان در یک گزاره با اجزای واقعی آن نیست.

البته گزاره این‌همانی تصویری از واقعیت همچون تصاویر دیگر گزاره‌ها نیست. زیرا در تصویر دیگر گزاره‌ها از واقعیت اجزای تصویری متناظر با اشیاء وجود دارد و در این‌همانی هیچ جزء تصویری وجود ندارد و از این رو مطابقت این‌همانی با واقعیت یک مطابقت از طریق «روابط تصویری» نیست. این مطابقت، مطابقت تصویر نامشروط است با واقعیت ضمن اینکه شرایط تطابق با عالم (شرایط حقیقی) نسبت‌های توصیف‌کننده - اشتدادی و رو به افزایش است،^۱ در خود گزاره تصویر هویت منطقی می‌یابد. تصویر منطقی از یک موضوع چنانچه به حقیقت موضوع تأکید کند این‌همانی است.

۴. امکان درستی این‌همانی

توصیف و تمثیل ویتگنشتاین از این‌همانی در پژوهش‌های فلسفی بسیار ضعیف و مسخره‌آمیز جلوه می‌کند.^۲ وی می‌گوید: "هر چیز با خودش این همان است."^۳ نمونه‌ای بهتر نمی‌توان یافت برای گزاره‌ای بی فایده که با وجود این با بازی خیال از پیوند دارد. چنان است که گویی در تخیل چیزی را روی شکل خودش گذاشتیم و دیدیم با آن جور است. همچنین می‌توانیم بگوییم "هر چیز با خودش جور است." یا "این که هر چیز با شکل خود منطبق می‌شود." در همین حال به چیزی نگاه می‌کنیم و تصور می‌کنیم یک جای خالی برای آن هست، و حالا دقیقاً این توی آن جور می‌شود. آیا این لکه در پیرامون سفید خود "جور شده" است؟ اما اگر ابتدا

1. *Notebooks*. 2.11.14.

۲. در جایی دیگر می‌گوید "جنگ جنگ است، نمونه‌ای از قانون این‌همانی نیز نیست." ر.ک.به:

Ludwig Wittgenstein *Last Writings on the Philosophy of psychology* Edited by G.H.Von Wright Heikki Nyman, Chicago: The Univ. of Chicago press, 1982, 6.890.

۳. عبارت انگلیسی این است: "A thing is identical with itself" یک چیز عین خودش است.

سوراخی در جای آن می‌بود و بعد آن در این سوراخ جفت و جور می‌شد درست همین جور به نظر می‌رسید. اما هنگامی که می‌گوییم "جور می‌شود" فقط این ظاهر و این موقعیت را توصیف نمی‌کنیم.

"هر تکه رنگی دقیقاً در جای خود جا می‌گیرد" شکل نسبتاً ویژه شده قانون این‌همانی است. تاکنون روشن گردید که گزاره‌های این‌همانی هم چیزی را بیان می‌کنند. اندیشه این‌همانی نیز به زبان عرضه شدنی است و این‌همانی تنها یک اندیشه محض بیرون از زبان نیست. ویتگنشتاین خود به همین امر واقف است که می‌گوید "به حیوانی نگاه می‌کنم و از من می‌پرسند "چه می‌بینی؟" پاسخ می‌دهم: "یک خرگوش". چشم‌اندازی می‌بینم، ناگهان خرگوشی بیرون می‌دود، هیجان زده فریاد می‌زنم "یک خرگوش!" این هر دو، هم گزارش و هم بیان عاطفی به بیان دریافت حسی و تجربه بصری هستند. اما امری به مفهومی متفاوت از گزارش: از ما بیرون می‌جوشد. با تجربه همان رابطه‌ای را دارد که ناله با درد دارد."^۱

به اعتقاد ما گزاره این‌همانی تنها به واقعیت علاقه‌مند است و این‌همانی نیز تصویری از واقعیت است، واقعیتی که بسیط است هم در موضوع و هم در نسبت به موضوع. ما می‌توانیم تصاویری را بسازیم که وجود خارجی ندارند. ویتگنشتاین درستی یا نادرستی یک گزاره را تنها منوط به تصویر واقعیت بودن یا نبودن آن می‌داند. البته این امکان هست که برخی گزاره‌های این‌همانی نیز در برخی مراتب وجود خارجی نداشته باشد. اما به هر حال آنها در یک صقع و مرتبه‌ای صادق‌اند. فی‌المثل می‌گوییم "کوه طلا، کوه طلاست"، چنین کوه طلا در صقع خیالی وجود دارد.

ویتگنشتاین در کتاب *یادداشت‌ها* خاطر نشان می‌کند که یک تصویر می‌تواند از روابطی حکایت کند که وجود ندارند. چگونه این امر ممکن است؟ نمایندگی تصویر به توسط صورت تصویری به نحو مستقل از درستی یا نادرستی است.^۲ نمایندگی یک تصویر معنی آن است.^۳ توافق یا عدم توافق معنی تصویر با واقعیت درستی یا نادرستی را قوام می‌بخشد.^۴ برای آنکه بدانیم یک تصویر درست یا نادرست است می‌باید آن را با واقعیت مطابقت دهیم.^۵ اما به هر حال صرف تصویر بودن گزاره خود نشانه معنی‌دار بودن گزاره است و گزاره این‌همانی نیز همچنان که بیان شد گزاره‌ای معنی‌دار است. منطق این‌همانی با منطق عام تصویری که ویتگنشتاین آن را متضمن امکان همه وجوه تصویری بیان می‌داند چه نسبتی دارد؟

۱. لودویک ویتگنشتاین، *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰. ص. ۱۶۲.

2. *Note books*. 2.22.

3. *Tractatus*. 2.221.

4. *Tractatus*. 2.222.

5. *Tractatus*. 2.223.

ارتباط بین کلمات در یک گزاره این‌همانی از ارتباط‌های بین کلمات در انواع دیگر گزاره‌ها متفاوت است. ظاهراً در عموم گزاره‌ها از واقعیت مطابقت موضوع و محمول و یا بهتر بگوییم یگانگی و همان بودگی موضوع می‌توان تصویری داشت ولی در خصوص این‌همانی‌ها ترتیب فضایی اشیایی که معنی قضیه را می‌سازند تقلیل می‌یابد به یک و همان شیئی یا یک و همان حالت از امور. در گزاره این‌همانی اجزاء علامت گزاره‌ای موضوع و محمول که مکرر یکدیگرند متناظر با موضوع یگانه اندیشه بیان می‌شود. گزاره‌های این‌همانی به غیر از رابطه نام‌ها نمایانگر یک موضوع و فقط یک موضوع است. گویی گزاره این‌همانی عبارت است از یک نام و یک رابطه که به همان نام باز می‌گردد. بنابراین اجزاء گزاره این‌همانی همچون اشیای فضایی در ارتباط با یکدیگر نیستند بلکه گویی تنها یک شیئی وجود دارد و یک گزاره متناظر آن و یا یک حالت امور وجود دارد و یک گزاره متناظر با آن. درباره گزاره‌های این‌همانی برخلاف گزاره‌های معین نمی‌توان گفت ترتیب معین نام‌ها در گزاره‌ها ترتیب معین اشیاء در حالات امور را منعکس می‌کند.

گزاره این‌همانی نیز همچون دیگر گزاره‌ها تصویر از واقعیت است اما تصویر کاملاً متفاوت و یگانه چه در مدل واقعیتی که در این گزاره به خیال مترسم می‌شود شیئی بی نسبت به اشیاء دیگر، یا موضوع بی نسبت به موضوعات دیگر است. ویژگی تصویری گزاره‌های این‌همانی به همان شیوه نت‌های مکتوب آوای موسیقاری می‌ماند.

به عقیده ویتگنشتاین بسیاری از قضایا و پرسش‌های موجود در آثار فلسفی که ما آنها را خطا می‌دانیم خطا نیستند بلکه بی‌معنی‌اند. ما برای چنین پرسش‌هایی نمی‌توانیم هیچ پاسخی بیابیم اما این پرسش‌ها که بی‌معنی‌اند وجود دارند. بیشترین قضایا و مسایل فلاسفه در نتیجه قصور از فهم منطق زبان ما به وجود می‌آیند.^۱ آیا این‌همانی‌ها از این قبیل قضایای بی‌معنی به شمار می‌روند؟

به عقیده ویتگنشتاین "سقراط همو است"^۲ هیچ معنی ندارد زیرا صفتی یافت نمی‌شود که این‌همانی باشد. نماد در این گزاره فی‌نفسه غیرمجاز نیست اما گزاره تبیین اختیاری^۳ ندارد.^۴ "سقراط همواست" معنی ندارد زیرا معنایی به کلمه همان بودن به‌مثابه صفت داده نشده است. این کلمه معنای تساوی ندارد و تنها معنای دلالت‌کنندگی دارد: نماد هریک از دو مورد به تمامی متفاوت است و اشتراک آنها در علامت امری تصادفی است.^۵ اما "سقراط هموست" را نتوان

1. *Tractatus*. 4.003.

2. Sokrates ist identisch.

3. Willkürliche Bestimmung.

4. *Tractatus*. 5.473.

5. *Tractatus*. 5.4733.

اندیشه غیرمنطقی تلقی کرد. این گزاره اندیشه است و فی‌الحال اندیشه پیشینی است و از این رو اندیشه غیرمنطقی نتواند باشد.

حقیقت این است که گزاره این‌همانی همچون دیگر گزاره‌ها معنی تازه‌ای با خود حمل می‌کند که تنها با معنی علامت‌های ساده کلمات ادا نمی‌شود. در اینجا یک معنی نو با استفاده از همان علامت‌های ساده کلمات ساخته می‌شود. به یقین گزاره این‌همانی خبری دارد، خبری یگانه که گرچه قابل تکرار است (تکرار شفاهی و یا کتبی همین گزاره) اما برای یک بار و همیشه است. نمی‌توان گفت "A, A است" هیچ خبری را برای ما به دست نمی‌دهد. بلکه دقیقاً آن مهم‌ترین خبر است اما تنها خبری است که یک بار و برای همیشه اتفاق می‌افتد و به رغم تکرار شدن آن همیشه یک بار اتفاق افتاده است. از این رو گزاره‌های این‌همانی به‌مثابه تصویر پایدار واقعی است و همچنین تصویر منطقی همان پایداری و برای همیشه بودگی چیزها با خودشان.

اما به عقیده ویتگنشتاین قضایای با معنی در میان دو محدوده اصل این‌همانی و اصل تناقض قرار دارند که هر دو خود از قضایای بی‌معنی‌اند. درستی یا نادرستی قضایا درباره قضایای با معنی صادق است و از این رو قضایای این‌همانی که خود هیچ تصویری از حالات اشیاء نیستند نه معنی دارند و نه درست‌اند و نه نادرست. در عین حال در اندیشه ما قضایای این‌همانی وجود دارند و جزو ضروری اندیشیدن مایند. به عبارت دیگر در کار اندیشه ما دخیل‌اند و به رغم آنکه خود از واقعیت تحاکی ندارند اما در درک ما از واقعیت و اندیشه ما درباره آن ظاهر می‌شوند و به روشنی سودمند و نافع‌اند.

از منظر تراکتاتوس گزاره‌های این‌همانی خود به خود فاقد هیچ تصویری درست یا نادرست از جهان هستند و از این رو هیچ درکی را درباره موضوع‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند به وجود نمی‌آورند. این گزاره‌ها حتی از اینکه اندیشه‌ای درباره یک جهان خیالی به ما دست بدهند ناتوانند چه رسد به اینکه کشف از جهان واقع بنمایند.

با این همه به رغم اینکه وی تردید دارد که گزاره‌های این‌همانی و دیگر گزاره‌ها بتوانند یک علم را به وجود آورند باز باور دارد که پرسش‌هایی نظیر آنچه کانت درباره ریاضیات محض می‌پرسد از طریق تئوری‌های همانگویی و این‌همانی آشکار می‌شود.^۱ مسلم است که این سخن با عدم مسانخت علمی گزاره‌ها در تعارض است. در هر حال این حقیقت بر ما آشکار است که درستی گزاره این‌همانی از فهم آن جدا نیست. اگر برآستی برای فهم یک قضیه به نحو عام نیازی به دانستن درستی آن نباشد بهره‌مند از این قاعده درک و فهم گزاره این‌همانی نیز می‌تواند مشروط به درستی آن نباشد.

1. *Notebooks*. 18.10.14.

ویتگنشتاین هیچ طریق بیواسطه‌ای را برای کشف درست بودن یا نادرست بودن گزاره این‌همانی پیشنهاد نمی‌کند. چنانچه فهمیدن یک گزاره به معنای دانستن این نکته باشد که "در صورت درست بودن، با چه مصداقی سروکار داریم" پس می‌توان یک گزاره را فهمید بی آنکه نیازی به دانستن درستی آن باشد.^۱

درباره معنی یک گزاره این‌همانی می‌توان گفت که آن یک معنی معمولی ندارد. البته معنی این گزاره حقیقی است همچون معنی جهان یا واقعیت که به رغم فقدان صورت تصویری ناشی از روابط بین اجزاء (که مجوز حمل معنی است) دارای معنی است. تنها حقایق معانی را بیان می‌کنند و نه مجموعه‌ای از نام‌ها.^۲ چنانچه ملاک معنی داشتن تنها این است این‌همانی که به هر شیء و موضوع بازمی‌گردد بسیط‌ترین معنی را واجد است. معنی آن مؤکد معنی موضوع است.

راه حلی که ویتگنشتاین پیشنهاد می‌کند یعنی به کار بستن زبان علایم^۳ هیچگاه معضل و معمای این‌همانی‌ها را نخواهد گشود. به کار بستن زبان علایم هیچ طرفی در این میدان نخواهد بست و هیچ گرهی را نخواهد گشود. ما علامت A را که در موضوع می‌آوریم به همان معنی است که علامت A که در محمول می‌آوریم و تنها اختلافی که این دو علامت دارند آن است که یکی را بر جای موضوع نشانده‌ایم و دیگری را بر جای محمول که البته با برجای دیگری نشانیدن هر یک از این دو مشهود است که چیزی در این‌همانی تغییر نمی‌یابد.

اولین مثال مذکور *تراکتاتوس* از موارد مشابه همان گویی این است "سبزی، سبز است" که یک گزاره این‌همانی نیست زیرا کلمه محمول و کلمه موضوع یک معنی ندارند و در واقع به رغم شباهت و قرابت در معنی دو کلمه اند، کلمه اول اسم کلی خاص و کلمه دوم صفت است. این دو کلمه در اصل دارای معانی گوناگون‌اند. البته چنین گزاره‌ای و گزاره‌های مانند آن از مقوله این‌همانی نیستند.^۴

در گزاره‌های این‌همانی کلمه در محمول به کار رفته همان معنی را می‌دهد که کلمه در موضوع به کار رفته. این دو یک کلمه‌اند و به یک معنی‌اند. اما نسبت یا ربط (که برای مثال در زبان فارسی با واژه "است" نمایان می‌شود) به معنی علامت تطابق نیست. آن علامت اتحاد است تا تطابق [بر خلاف نظر ویتگنشتاین در مورد قضیه‌های دیگر نیز ربط و نسبت موضوع و محمول به معنی اتحاد است تا تطابق (Gleichheitszeichen)]^۵

1. *Tractatus*. 4.024.

2. *Note books*. 3.142.

3. *Zeichensprache*.

۴. برآستی حق با ویتگنشتاین است که هراس خود را از چنین خطاهایی که از او نیز سر می‌زند پنهان نمی‌دارد و می‌گوید: "

چنین آسان بنیادی‌ترین خطاها صورت می‌پذیرند (که فلسفه سراسر مشحون از آن‌ها است)". *Tractatus*. 3.323.

5. *Tractatus*. 3.323.

اینک چنانچه بپذیریم گزاره این‌همانی می‌تواند تصویری درست از واقعیت باشد باید در این خصوص توضیح دهیم که آیا تصویر این‌همانی خود صورت تصویری را ترسیم می‌کند یا نه یا اینکه این صورت تصویری خود همان تصویر است.

۵. امکان منطقی این‌همانی

گزاره هرچه باشد در خود نسبتی را تصدیق می‌دارد. این تصدیق و اذعان خود فی‌نفسه از گزاره بر می‌خیزد بی آنکه به تأکید و اراده‌ای نیاز باشد. ویتگنشتاین کاملاً به پرسش تفصیلی از ربط و صورت ربطی عنایت دارد.^۱ در گزاره‌های این‌همانی همچون گزاره‌های دیگر نسبت قوام نیابد مگر اینکه موضوع و محمول باشد و از آنجا که موضوع خود مکرر و به اصطلاح ویتگنشتاین تصویر با استفاده از همان نام است پیشاپیش نسبت هیچ معنی را نداشته و حکم نسبت حکم موضوع مؤکد است.

آیا این‌همانی‌ها جزو همان ثابت‌های منطقی است که نه نماینده‌اند و نه نماینده چیزی‌اند؟ به اظهار نظر کلیدی ویتگنشتاین در این باره متوسل می‌شویم: " اندیشه اساسی من این است که ثوابت منطقی (Logischen Konstanten) [از چیزی] نمی‌نمایند. منطق واقعیت‌ها چیزی را نمی‌نمایند."^۲ ثوابت منطق نماینده نیستند و نماینده چیزی نیستند و منطق واقعیت‌ها نماینده نیست و نماینده چیزی نیست.^۳ منظور از ثابت منطقی بیان آن ویژگی منطقی در گزاره‌هاست که دیگر نمودن موضوع توسط علامت نیست و بلکه معری و بری از این ویژگی نمودن است. ویتگنشتاین می‌گوید یگانه ثابت منطقی آن است که تمام گزاره‌ها بالذات در آن مشترک‌اند. و آن صورت گزاره‌ای عام است.^۴ شکل گزاره ای عام ذات گزاره است.^۵

ما درباره این‌همانی‌ها سخن می‌گوییم و تمایز آنها را با دیگر گزاره‌ها روشن می‌کنیم. بنابراین این‌همانی‌ها چه موضوعات فلسفی باشند یا نباشند مبتنی بر فهم منطق زبان‌اند و نه بدفهمی منطق زبان. گزاره /این‌همانی برخلاف دیگر گزاره‌ها تنها گزاره‌ای است که به اصطلاح ویتگنشتاین مانند جسم سختی نیست که "مانع جریان آزاد امور گردد." این‌همانی سراسر فضای منطقی بی‌پایان را در برابر واقعیت می‌نهد. در برابر این‌همانی، تناقض هیچ فضای منطقی را برای واقعیت نمی‌گذارد.^۶

1. *Notebooks*. 3.9.14.

2. *Tractatus*. 4.0312.

3. *Tractatus*. 4.0312.

4. *Tractatus*. 5.47.

5. *Tractatus*. 5.471.

6. *Tractatus*. 4.463.

به عقیده ویتگنشتاین تعیین واقعیت نه به این‌همانی / این‌همینی به مراتب واژه دقیق‌تری است و متأسفانه این پیشنهاد هنوز بذیرفته نشده است [نه به / این نه / اینی است به ای نحوکان. این " گزاره آنچه را که می‌گوید، نشان می‌دهد. همان گویی و تناقض نشان آنند که چیزی نمی‌گویند. " ۱ " همان گویی شرطی برای درستی بجا نمی‌آورد، زیرا که بی قید و شرط مصداق دارد. و تناقض در هیچ شرایطی صادق نیست. همان گویی و تناقض فاقد معنی‌اند. " ۲ به رغم عبارت بالا ویتگنشتاین ناچار است بپذیرد این‌همانی و این نه آئی بی معنی نیستند. او سخن خود را اصلاح می‌کند و می‌گوید معنی این‌همانی معنی نمادینه‌ای است همانند صفر که هم عدد نیست و هم معنی نمادینه عددی دارد. هر قضیه معنی‌داری می‌تواند بدون دانستن این که درست است یا نه درک شود. " ۳ و بنابراین این‌همانی نیز از جمله قضایای با معنی است. گزاره‌های این‌همانی با علامت P قابل بیان‌اند و همینطور گزاره‌های این‌همانی همچون گزاره‌های نه این‌همانی با علامت $\sim P$ قابل بیان‌اند. چیزی متناظر علامت " \sim " وجود ندارد. ۴ بنابراین واقعیتی که گزاره‌های این‌همانی مختلف المعنی P و $\sim P$ بازتاب آنند یکی است. ۵

سخن درباره این‌همانی‌ها که با گزاره‌های متنوع ریاضی و منطقی زبان معمولی قابل بیان است خود نشان می‌دهد که درباره این‌همانی‌ها می‌توانیم سخن بگوییم. این‌همانی‌ها روشن‌ترین بخش از گزاره‌های یک زبان را تشکیل می‌دهد و همه انسان‌ها درباره این گزاره‌ها بیش از دیگر گزاره‌ها اشتراک نظر دارند. بنابراین درباره گزاره‌های این‌همانی باید اعتراف کرد که هم داخل قلمروی زبان عمومی قرار دارند و هم بدون معنی نیستند و هم حقایق ضروری به آنها باز می‌گردند.

به عقیده ویتگنشتاین ساده‌ترین گزاره یعنی گزاره بسیط (der Elementar Satz) نشان وجود یک حالت امر است. ۶ این گزاره مشتمل بر نام‌ها و نسبت میان آن دو است. ۷ ویتگنشتاین گزاره‌های بسیط را دخیل در درک دیگر انواع گزاره‌ها می‌داند. ضمناً گزاره‌های بسیط از گزاره‌های عام نیز متمایزند و در درک آنها نیز دخیل می‌باشند. بر مبنای این تعاریف از طرفی گزاره "الف، الف است" را نمی‌توان یک گزاره بسیط خواند زیرا این‌همانی گزاره‌ای هستی‌شناختی و حاکی از وجود و عدم موضوع (یا حتی حالت امر) نیست بلکه صرفاً این‌همانی موضوع به معنای عام است، چه این موضوع واقعی یا غیرواقعی باشد. از طرف دیگر ویتگنشتاین می‌گوید یک گزاره بسیط با هیچ گزاره

1. *Tractatus*. 4.461.

2. *Tractatus*. 4.461.

3. *Tractatus*. 4.024.

4. *Tractatus*. 4.0621.

۵. چنانچه $f(a)$ نماینده گزاره‌های بسیط این‌همانی باشد موضوع a مشمول معنی این‌همانی است. و چون a بر همه گزاره‌های این‌همانی اشتغال دارد می‌توان نماینده چنین گزاره‌هایی را با $f(a)$ نشان داد.

6. *Tractatus*. 4.21.

7. *Tractatus*. 4.22.

بسیطی در تضاد نیست و گزاره این‌همانی را نیز می‌توان گزاره‌ای ساده یا بسیط خواند زیرا همچنان که ویتگنشتاین متذکر می‌شود در تحلیل گزاره‌های مرکب به گزاره‌های بسیط می‌رسیم که متشکل از نام‌ها و نسبت‌های بی‌واسطه‌اند که در مبنا در تضاد با یکدیگر قرار ندارند و آشکار است که این‌همانی‌ها در مرحله نهایی تحلیل منطقی گزاره‌ها قرار دارند. به هر حال باز تأکید می‌کنیم که این‌همانی‌ها به رغم یقینی بودن درستی آنها به هیچ روی منوط و مشروط به هستی و نیستی یک موضوع و یا حالت امری نیستند و از این رو حتی هنگامی که می‌گوییم " وجود، وجود است " این‌همانی یاد شده منوط و مشروط به موجود و وجود نیست. حتی چنانچه وجود هم نباشد باز " وجود، وجود است ". این است کشف سادگی در ظاهر گزاره‌هایی که ویتگنشتاین خود تصریح می‌کند در پی آن بوده است.^۱

۶. این‌همانی این‌همانی

در بیان گزاره‌های این‌همانی همه انسان‌ها مشترک‌اند، مشترک در اندیشه و مشترک در ذهن. ذهنی که می‌تواند این‌همانی ببیند و این مرحله از اندیشه در ذهن برخلاف مراحل دیگر مرحله ای پیش از توافق است. در این‌همانی ما هیچ توافقی در خصوص آن با دیگر هم‌نوعان خود نداریم به رغم آنکه همه آنها همچون ما در این‌همانی می‌اندیشند و ما با آنها در این‌همانی اشتراک داریم. واقعیت این است که این‌همانی مشروط به اشتراک دیگران و توافق دیگران نیست. آن برخاسته از زبانی نیست که حاصل اختلافات و یا توافقات اطراف باشد.

این پرسش برای مفسران ویتگنشتاین بسیار مهم است: آیا یک زبان خصوصی وجود دارد؟^۲ درباره این‌همانی‌ها می‌توان باز پرسید که زبان آن چیست؟ بایستی یادآور شوم که زبان مربوط به ادراک حسی ما زبانی خصوصی نیست و نمی‌تواند خصوصی باشد. این زبان قابل آموزش است و از این رو خصوصی نیست. آیا گزاره‌های این‌همانی که ادراک حسی خود را با آن وصف و بیان می‌کنیم، به سان یک زبان خصوصی نیست؟ مسلماً همه گزاره‌های این‌همانی خصوصی‌اند زیرا بدون نیاز به هیچ آموزشی ما می‌پذیریم که الف، الف است. چنانچه به هیچ واژه‌ای همگانی تکلم نکنیم باز می‌پذیریم که الف، الف است بی آنکه کسی آن را به ما بیاموزد. عجیب این است که ادراک این‌همانی قابل انتقال از طریق زبان است اما این زبان خود خنثی نیست.

از سوی دیگر گزاره‌های این‌همانی نمی‌تواند بازگوکننده خاصیت‌هایی مادی باشد که ناشی از هیئت موضوع‌هاست. با این گزاره‌ها اشیاء توصیف نمی‌شوند اما آیا تمایز اشیاء با این گزاره‌ها بیان نمی‌شود؟ چنانچه خاصیت این شیئی (از آن شیئی دیگر) تمییز داده نشود نمی‌توان آن را متمایز

1. *Notebooks*, 11.5.15.

2. Look at: *Unanswerable Questions (Aristotelian Society)*, Supplementary volume xl, 1966.

ساخت. " زیرا اگر تمایز نیافته باشد، نمی توانم آن را تمییز دهم " ^۱ می توان پرسید گزاره های این همانی که خود خاصیت اشیاء را بیان نمی کند به چه شیوه ای منعکس کننده تمایز اشیاء است. در یک گزاره این همانی هیچ وجه عرضی و صدفه ای نخواهد بود. زیرا همان شیوه که شیوه خاص علامت گزاره است معنی گزاره را نیز ایفاء می کند و بنابراین شیوه ای ذاتی است. اما ذاتی یک گزاره این همانی خاص با دیگر گزاره های این همانی مشترک نیست و گزاره های این همانی تنها در صورت گزاره با هم مشترک اند و نه در معنی.

وجه ذاتی یک گزاره وجه مشترک همه گزاره هایی است که بتوانند معنی یکسانی را افاده کنند و درباره گزاره های این همانی باید گفت هر یک وجه ذاتی خود را دارند زیرا معنی هر گزاره این همانی به هیچ روی با معنی گزاره این همانی دیگر یکی نیست و بالذات از هم متمایز است. یک گزاره این همانی تنها با زبان علایم و با نمادهای دال بر موضوع یک گزاره با دیگر گزاره های این همانی وجه مشترک خواهد یافت.

آیا می توانیم دو نام را درک کنیم بی آنکه بفهمیم که آنها به همان چیز یا به چیزهای گوناگونی دلالت می کند. ^۲ آیا می توانیم گزاره ای را دریابیم که در آن دو نام واقع می شوند بی آنکه بدانیم معنی آنها یکی است یا متمایز است؟ " برای بیان اینکه چیزی همان است من همان علامت را به کار می گیرم و نه اینکه از یک علامت برای این همانی استفاده کنم. "

[und nicht mit Hilfe eines Gleichheitszeichens]

^۴ آیا همان دستکم همان نیست؟ به نظر می رسد در این همانی هر چیز با خودش نمونه اعلاى اشتباه ناپذیری از این همانی را داشته باشیم. مایلم چنین بگویم: " اینجا تفسیر با صورت های گوناگونی در کار نیست. اگر دارید چیزی را می بینید دارید این همانی را هم می بینید. " ^۳

پس آیا دو چیز هنگامی همان هستند که چنان باشند که یک چیز هست! و چگونه باید آنچه را یک چیز به من نشان می دهد بر مورد دو چیز هم به کار بندم؟ ^۴ ویتگنشتاین در وصف گزاره های درست می گوید " گزاره با مبنای منطقی خود جهانی را می سازد و از این رو می توان دریافت یک گزاره چنانچه درست باشد به چه شیوه همه منطقی است. " ^۵ و از آنجا که گزاره های این همانی درست است می توان به شیوه منطقی بودن گزاره های این همانی راه برد.

1. *Tractatus*. 2.02331.

2. *Tractatus*. 4.243.

۳. پژوهش های فلسفی، ص. ۱۶۱.

۴. همان منبع، ص. ۱۶۲.

5. *Tractatus*. 4.023.

حقیقت این‌همانی یقینی، حقیقت گزاره‌ای ممکن و حقیقت این نه آنی ناممکن است.^۱ یقین، ممکن یا ناممکن بودن وضع یک گزاره را نمی‌توان با یک گزاره بیان کرد. بلکه می‌توان به این شیوه ابراز داشت که گزاره مزبور، یک اظهار، یک این‌همانی یک گزاره با معنی یا متناقض است.^۲ تصدیق این‌همانی مادر همه گزاره‌های یقینی است و از این رو تصدیق این‌همانی به هیچ تصدیق دیگری احتیاج ندارد. گزاره‌های این‌همانی مستلزم تصدیق امتناع نقیض آن گزاره است. این‌همانی بر حقیقت گزاره چنان می‌افزاید که حقیقت گزاره را یقینی می‌سازد و از این رو مراتب حقیقت گزاره‌ها متفاوت است و این‌همانی از حقیقت عین یقین پرده برمی‌دارد در حالی که گزاره‌های دیگر از حقایق غیر یقینی.

این‌همانی چیزی بر حاصل منطقی گزاره نمی‌افزاید چه در خود گزاره منطوقی است و همان گونه که ویتگنشتاین می‌گوید حاصل منطقی این‌همانی و گزاره همان گزاره است.^۳

۷. پرسش از این‌همانی این‌همانی

یک گزاره نمی‌تواند آن چیزی را بیان دارد بایستی در آن با واقعیت انباز باشد تا بتواند واقعیت را بازنمایاند، یعنی شکل منطقی را و تصویر نیز باید با واقعیت چیزی مشترک داشته باشد تا بتواند واقعیت را به گونه‌ای - درست یا نادرست - بازتاب کند و آن صورت شکل تصویر است.^۴ تصویری می‌تواند تصویر هر واقعیت باشد که صورت آن را داشته باشد. ولی تصویر نمی‌تواند صورت نمایش خود را بازتاب نماید، بلکه دال بر آن است و یک تصویر موضوع خود را از نظر گاهی خارج از آن مجسم می‌نماید و از این رو تصویر موضوع خود را درست یا نادرست مجسم می‌سازد.^۵ ما حاصل اینکه آنچه که مشترک تصویر با واقعیت است صورت منطقی یعنی صورت واقعیت است. هر تصویری یک تصویر منطقی نیز هست و باید باشد و این تصویر منطقی می‌تواند خود دال بر جهان باشد.

می‌توان گفت گزاره این‌همانی خود تصویر نیست اما تصویر منطقی تصاویری است که می‌تواند بازتاب جهان باشند یا نباشند. "A, A" است "تصویر منطقی تصویرهایی است که ممکن است خود بازتاب جهانی نباشد و صرفاً یک تصویر ماهوی می‌باشد که مشروط به وجود و عدم آن نیست همانند این تصاویر منطقی از تصاویر خیالی جابلقا و جابلسا هنگامی که می‌گوییم جابلقا، جابلقا است و یا جابلسا، جابلسا است.

1. Die Wahrheit der tautologie ist gewiss, des Satzes möglich, der Kontradiktion unmöglich. (Tractatus. 4.464)

2. Tractatus. 5.525.

3. Tractatus. 4.465.

4. Tractatus. 2.17.

5. Tractatus. 2.172, 2.173.

به عقیده ویتگنشتاین گزاره‌هایی که در هر وضعی صادق‌اند اصولاً نمی‌توانند پیوندهای علایم باشند.^۱ و گزاره‌های این‌همانی از آنجا که در آن نسبت دو موضوع وجود ندارد و پیوند یک موضوع با همان است و در اصل نسبت موضوعی با موضوعی نیست هیچ نسبت منطقی در این گزاره‌ها وجود ندارد. چنانچه نسبت منطقی نیز وجود دارد حدود این نسبت^۲ بوده و چنین پیوندی نیز بی معنی^۳ است.

اما به نظر می‌رسد که دامنه همان گویی‌ها گزاره‌های منطقی را نیز در بر می‌گیرد. "گزاره‌های منطق همان گویی‌هایند"^۴. گزاره‌های منطقی بیانگر چیزی نیستند. و ویتگنشتاین در تراکتاتوس گزاره‌های منطقی را فاقد معنی می‌داند زیرا آنها طارد هیچ چیزی نیستند همه آنها یک چیز را بیان می‌کنند و همین خود نشان‌دهنده بی معنی بودن آنهاست. گزاره‌های مقدماتی از طریق تألیف‌های منطقی به گزاره‌های واقعی تحویل می‌شوند. قضایای مقدماتی مستقل از یکدیگرند و تحت هر شرایطی درست می‌نماید و هیچ شرایطی برای درست بودن آن وجود ندارد. گزاره‌های منطقی نیز به مثابه گزاره‌های مقدماتی همواره و بدون قید و شرط درست می‌نمایند. آنها اعتباری یکسان دارند و هیچ یک از آنها برای دیگری پیشینی و یا پسینی نیست.^۵ این گزاره‌ها را نه می‌توان به کمک تجربه ثابت کرد و نه می‌توان به توسط تجربه رد کرد.^۶ نه می‌توان آنها را به کلیت ذاتی آنها را تعریف کرد.

گزاره‌های منطقی اعتبار عام ندارند. عام بودن بدان معنی است که برحسب اتفاق برای همه چیزها صادق باشد.^۷ اشتغال عام منطقی یک اشتغال تصادفی نیست مانند این گزاره کلی که "تمام انسان‌ها فانی‌اند". اما تمام حقایق ضروری به آنها باز می‌گردند.

پس این چنین برمی‌آید که گزاره‌های منطقی از ویژگی‌های پرسش‌ها و گزاره‌های فلسفی برخوردار است که اکثراً به دلیل نبود درک منطق زبان حاصل می‌شوند. گزاره‌هایی که نادرست نیستند اما بی‌معنی‌اند و نادرست بودن آنها را نمی‌توان اثبات کرد.^۸ گزاره‌های منطقی بر ویژگی‌های صوری منطق زبان و جهان دلالت می‌کنند و گزاره‌های فلسفی منطق اندیشه‌ها را توضیح می‌دهند. غایت و مقصود فلسفه نه در گزاره‌های فلسفی که در روشنگری گزاره‌هاست.^۹

1. Die Sätze für jede Sachlage wahr sind, können überhaupt keine Zeichenverbindungen sein. (Tractatus.4.466).

2. die Grenzfälle der Zeichenverbindung.

3. Bedeutungslos.

4. Die Sätze der logic sind Tautologien (trac. 6.1).

5 Tractatus, 6.127.

6. Tractatus, 6.1222.

7. Tractatus, 6.1231.

8. Ibid, 4.003.

9. Ibid, 4.112.

گزاره‌های فلسفه نیز بیشتر به فهم انسانی کمک می‌رساند تا به دانش انسانی. مسایل فلسفی مسایل مربوط به مفاهیم‌اند و حل این مسایل از طریق تحقیق در مفهوم و تحقیق مفهومی امکان‌پذیر است و این خود یک کار تجربی نیست و بلکه پیشینی است. "شناخت پیشینی نسبت به درستی یک اندیشه زمانی میسر خواهد بود که امکان داشته باشد از خود اندیشه (بدون مطابقت) به درستی آن برسیم."^۱

و این وصف دقیقاً وصف گزاره‌های این‌همانی است که چنین امکانی درباره آنها وجود دارد که از خود آنها به درستی آنها راه برد. پس آیا می‌توان گفت گستره همان‌گویی‌ها فلسفه را همچون منطق در بر می‌گیرد و گزاره‌های فلسفی نیز همان‌گویی گزاره‌های منطقی را همان‌گویی می‌کنند؟ همان‌گویی فلسفی که در گزاره‌های فلسفی به بیان آمده همچون همان‌گویی‌های منطقی در گزاره‌های منطقی است و شباهت و یا بهتر بگوییم یکسانی این همان‌گویی‌ها وظیفه فلسفه را به وظیفه منطق و وظیفه منطق را به وظیفه فلسفه نزدیک می‌سازد و فلسفه را حافظ منطق و منطق را حافظ این‌همانی می‌گرداند (پاسخ به نگرانی ویتگنشتاین در *یادداشت‌ها* ۳.۹.۱۴). البته گفتار ویتگنشتاین درباره تفاوت این دو نوع گزاره در *تراکتاتوس* با ابهام همراه است. گاهی می‌گوید که این گزاره‌های اخیر وضع متقدم^۲ است که در علایم باز نموده شده و وضع مقدم را نمی‌توان توسط یک گزاره بیان داشت. و از سوی دیگر می‌گوید "منطق را همیشه می‌توان چنان باز نمایاند که هر گزاره آن اثبات خود باشد."^۳ همچنان‌که درباره گزاره‌های فلسفی می‌گوید "هر آنچه اندیشه شدنی است می‌تواند به روشنی اندیشیده شود و هر آنچه به سخن درآمدنی است می‌تواند به روشنی گفته آید"^۴ و یا می‌گوید "جز آنچه را که می‌توان گفت چیزی نشاید گفتن."^۵ این ابهام فلسفی در *تراکتاتوس* آیا نشانه‌ای از ناتوانی از گفتن این‌همانی یاد شده نیست؟

آشکار است سرنوشت فلسفه و منطق همان سرنوشت همان‌گویی‌هاست. ویتگنشتاین که پیشتر گفته بود "هر همان‌گویی خود نشان می‌دهد که آن یک همان‌گویی است"^۶ و یا اشاره کرده بود که "گفتن این که دو چیز یکسان‌اند عاری از معنی است و گفتن این که یک چیز با خودش یکسان است چیزی نگفتن است."^۷ اینک در پایان *تراکتاتوس* سرنوشت *تراکتاتوس* را با تقدیر همان‌گویی و این‌همانی گره می‌زند. ضرورت منحصر در ضرورت منطقی است و حقایق

1. Ibid, 3.05.

2. modus ponens.

3. Ibid, 6.1265.

4. *Tractatus*. 4.116.

5. *Tractatus*. 6.53.

6. Jede Tautologie zeigt selbst, dass sie eine Tautologie ist. (*Tractatus*, 6.127).

7. *Tractatus*. 5.5303.

ضروری منطق همان گویی‌های محض و تهی‌اند. وی اشاره می‌کند که زبان بر روی مرزهایی که او نشان داده متوقف می‌گردد. فراسوی این مرزها فقط سکوت مجاز است. اینک درمی‌یابیم که گزاره‌های تراکتاتوس نیز فاقد معنی‌اند و حقایق ضروری منطق که یگانه ضرورت‌هایند همانگویی‌های محض و تهی‌اند و گویا باز همانگویی‌های محض یا این‌همانی‌ها در آینه تراکتاتوس قانون سکوت یاد شده را نادیده انگاشته‌اند. گزاره‌های تراکتاتوس که وی آنها را بی‌معنی می‌پندارد^۱ از این راز پرده برمی‌دارد که یک چیز خود آن چیز است.

تنها یک چیز خودش است بلکه ضرورت این که یک چیز خودش است یعنی ضرورت این‌همانی یک ضرورت مطلق است که بیرون از حدود زبان است. گزاره‌های همانی از قضایای منطقی است اما ضرورت آن در حدود زبان قرار ندارد و به ورائی آن می‌رود. آیا این ضرورت همچنان می‌تواند یک ضرورت منطقی محض به شمار آید یا اینکه آن همچون ضرورتی فلسفی است؟

منابع

- لودویک ویتگنشتاین (۱۳۸۰). *پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۸۵). *یادداشت‌ها*. ترجمه سید موسی دیباج و مریم حیات‌شاهی، تهران: انتشارات سعاد، ۱۳۸۵.
- (۱۳۸۰). *درباره یقین*. ترجمه سیدموسی دیباج، تهران: انتشارات تندیس.
- Ludwig Wittgenstein, *Tractatus Logico-Philosophicus*. Werkausgabe Band I. Suhrkamp Verlag Frankfurt am Main, (1984).
- *Notebooks*. The University of Chicago Press, Chicago, Basil Blackwell, Oxford, (1979).
- *Last Writings on the Philosophy of psychology* Edited by G.H.Von Wright Heikki Nyman, Chicago: The Univ. of Chicago press,
- Remarks on the Foundations of Mathematics*, G. E. M. Anscombe, Rush Rhees, and G. H. von Wright, eds., translated by G. E. M. Anscombe. Oxford, (1956).
- Philosophical Investigations*, G. E. M. Anscombe, Rush Rhees, and G. H. von Wright, eds., translated by G. E. M. Anscombe. Oxford, (1953).
- The Blue and Brown Books: Preliminary Studies for the Philosophical Investigations*. Oxford, (1958).
- Notebooks 1914- 1916*, G. E. M. Anscombe and G. H. von Wright, eds., translated by G. E. M. Anscombe. Oxford, (1961).
- "A Lecture on Ethics." *Philosophical Review*, Vol. 74(1965).

1. *Tractatus*. 6.54.